

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: عثمان حیدری

۱۸ نومبر ۲۰۲۰

کودتای امریکا در بولیوی چگونه شکست خورد؟



پیروزی بولیوی بر پروژه تغییر حکومت تحت حمایت امریکا مؤید قدرت مردمی نوظهور دنیای چندقطبی ماست و تلاش و تقلا جهت هدایت امریکا به سمت یک آینده پساامپراتوری به نفع مردم این کشور نیز است. سرویس جنگ نرم مشرق – گلوبال ریسرچ در مقاله‌ای به قلم **میدیا بنجامین** از بنیانگذاران سازمان زنان برای صلح و **نیکولاس دیویس** روزنامه‌نگار مستقل، پژوهشگر مؤسسه زنان برای صلح نوشت: کمتر از یک سال پس از حمایت امریکا و سازمان کشورهای امریکائی تحت حمایت امریکا از کودتای نظامی خشونت‌بار جهت سرنگونی دولت بولیوی، مردم بولیوی بار دیگر جنبش حرکت برای سوسیالیسم را برگزیده‌اند و این جنبش را به قدرت بازگردانده‌اند.

کودتا و تغییر رژیم در بولیوی

در تاریخچه طولانی «تغییر حکومت‌ها» با حمایت امریکا در کشورهای مختلف در گوشه و کنار دنیا، به ندرت پیش آمده که مردم یک کشور اینچنین قاطعانه و به صورت دموکراتیک تلاش‌های امریکا جهت تحمیل شیوه حاکمیت مدنظر

خود را پس زده باشند. **جینین آنز** رئیس‌جمهور موقت بولیوی در دوران پسا کودتا ظاهراً ۳۵۰ ویزای امریکا برای خود و دیگرانی که شاید به خاطر ایفای نقش در کودتای بولیوی تحت پیگرد قرار گیرند، درخواست کرده است. روایت تقلب در انتخابات سال ۲۰۱۹ را که امریکا و سازمان کشورهای امریکائی در حمایت از کودتا در بولیوی مطرح نمودند، کاملاً لو رفته است. حمایت از جنبش حرکت برای سوسیالیسم عمدتاً از طرف بولیویائی‌های بومی ساکن مناطق روستائی صورت می‌گیرد. به همین خاطر، جمع‌آوری و شمارش آراء در این مناطق در مقایسه با آرای شهرنشینان متمول‌تر که از مخالفان نئولیبرال دست راستی حرکت برای سوسیالیسم حمایت می‌کنند، زمان بیشتری می‌برد.

با رسیدن آرای مربوط به مناطق روستائی و شمارش آنها، کفه ترازو به سمت جنبش حرکت برای سوسیالیسم سنگین‌تر می‌شود. سازمان کشورهای امریکائی وانمود کرده که این الگوی قابل پیش‌بینی و عادی در نتایج انتخابات بولیوی شاهدی دال بر وقوع تقلب در سال ۲۰۱۹ است و به همین خاطر مسؤول شکل‌گیری موجی از خشونت‌ها ضد حامیان بومی جنبش حرکت برای سوسیالیسم است، حامیانی که صرفاً مشروعیت سازمان کشورهای امریکائی را از بین برده‌اند.

نتیجه عکس کودتای امریکائی

نکته آموزنده این که، کودتای ناموفق تحت حمایت امریکا در بولیوی در مقایسه با دیگر عملیات‌های تغییر حکومت که به کنار زدن دولت‌ها از قدرت انجامیدند، پیامد دموکراتیک‌تری را به ارمغان آورده است. بحث‌وجدل‌ها در داخل در خصوص سیاست خارجی امریکا همواره فرض را بر این می‌گذارند که امریکا حق دارد، و حتی ملزم است که ترکیبی از سلاح‌های نظامی، اقتصادی، و سیاسی را به کار گرفته و تغییرات سیاسی را به کشورهائی که در برابر زورگویی‌های امپریالیستی‌اش مقاومت از خود نشان می‌دهند، تحمیل کند.

در عمل، این به معنای جنگ تمام عیار (در عراق و افغانستان)، کودتا (در هائیتی در سال ۲۰۰۴، در هندوراس در سال ۲۰۰۹، و در اوکراین در سال ۲۰۱۴)، جنگ‌های پنهان و نیابتی (در سومالی، لیبیا، سوریه، و یمن)، یا تحریم‌های تنبیهی (ضد کوبا، ایران، و ونزوئلا) است - همه اینها ناقض حاکمیت کشورهای مربوطه هستند و بنابراین طبق قوانین بین‌المللی ماهیت غیرقانونی دارند.

فرقی نمی‌کند امریکا کدام یک از ابزارهای تغییر حکومت را به کار گیرد، اینگونه مداخلات امریکا موجب بهبود وضعیت زندگی مردم در هیچ کدام از این کشورها نشده و در موارد بیشمار در گذشته نیز چنین اتفاقی نیفتاده است. اثر درخشان **ویلیام بلوم** در سال ۱۹۹۵ با عنوان «کشتن امید: مداخلات ارتش امریکا و سیا پس از جنگ جهانی دوم» ۵۵ عملیات تغییر حکومت در عرض ۵۰ سال بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۵ را فهرست کرده است. همانگونه که روایت مفصل بلوم نشان می‌دهد، امریکا در قالب اکثر این عملیات‌ها دولت‌های منتخب مردمی، همانند دولت بولیوی، را از قدرت کنار می‌زد و دیکتاتوری‌های مورد حمایت خود را جایگزین آنها می‌کرد. از جمله این موارد می‌توان شاه ایران، موبوتو در کنگو، سوهارتو در اندونزی، و ژنرال پینوچیت در چیلی را مثال زد.

حتی در مواردی که دولت مربوطه یک دولت خشن و سرکوبگر است، مداخله امریکا معمولاً موجب خشونت بیش از پیش می‌شود. نوزده سال از زمان کنار زدن حکومت طالبان در افغانستان می‌گذرد و امریکا طی این مدت ۸۰۰۰۰ بمب و راکت بر سر مبارزان و غیرنظامیان افغانستان ریخته است، ده‌ها هزار عملیات یورش شبانه موسوم به «کشتن یا دستگیری» به اجراء گذاشته است، و صدها هزار افغان در اثر جنگ کشته شده‌اند.

تبعات منفی مداخله امریکا در افغانستان و لیبیا

روزنامه واشنگتن پست در ماه دسمبر ۲۰۱۹ مجموعه‌ای از اسناد پنتاگون را منتشر کرد که نشان می‌دادند هیچ کدام از این اقدامات خشونت‌بار بر اساس یک ستراتیژی واقعی با هدف برقراری صلح یا ثبات در افغانستان صورت نمی‌گیرند - و به گفته جنرال مک‌کریستال نوعی «طی طریق» وحشیانه هستند. اکنون دولت تحت حمایت امریکا در افغانستان مشغول مذاکره با طالبان بر سر یک طرح تقسیم قدرت سیاسی است تا به این جنگ «بی‌پایان» پایان دهد، زیرا تنها یک راحل سیاسی می‌تواند افغانستان و مردم این کشور را از یک آینده پایدار و صلح‌آمیز برخوردار سازد، آینده‌ای که به واسطه دهه‌ها جنگ از آنها دریغ شده است.

در لیبیا، نه سال از جنگ نیابتی امریکا و ناتو و متحدان سلطنت‌طلب عرب آنها در قالب تجاوز پنهان و بمباران‌های ناتو که در نهایت به ترور هولناک معمر قذافی رهبر ضداستعماری لیبیا انجامید، می‌گذرد. جنگ مذکور موجب بروز هرج و مرج در لیبیا و جنگ داخلی میان نیروهای نیابتی گوناگونی شد که امریکا و متحدانش با هدف سرنگونی قذافی آنها را مسلح کردند، تعلیم دادند و با آنها همکاری نمودند.

تحقیق و تفحص پارلمان انگلیس نشان داد که «مداخله محدود با هدف محافظت از غیرنظامیان به سمت سیاست فرصت‌طلبانه تغییر حکومت به شیوه نظامی متمایل شد» و این امر به «فروپاشی اقتصادی و سیاسی، جنگ میان گروه‌های شبه‌نظامی و قبایل، بروز بحران انسانی و مهاجرتی، نقض گسترده حقوق بشر، پراکنده شدن تسلیحات متعلق به حکومت قذافی در سطح منطقه، و رشد داعش در شمال آفریقا» انجامید.

جناح‌های گوناگون درگیر جنگ در لیبیا اکنون در مذاکره‌های صلح با هدف برقراری آتش‌بس دائمی و به گفته فرستاده ملل متحد «برگزاری انتخابات سراسری در کوتاه‌ترین چارچوب زمانی ممکن و احیای حاکمیت در لیبیا» شرکت دارند - حاکمیتی که با مداخله ناتو از بین رفت.

نیاز به بازنگری «جنگ علیه تروریسم» امریکا

متیو داس مشاور سیاست خارجی برنی سندرز از دولت بعدی امریکا خواسته تا «جنگ علیه تروریسم» در دوران پس از یازده سپتمبر را به طور جامع مورد بازنگری قرار دهد تا بدین طریق بتوان به این فصل خون‌بار از تاریخ امریکا پایان داد.

داس خواهان آن است که این دو دهه جنگ بر اساس «معیارهای حقوق بشر بین‌الملل که امریکا به تدوین آنها در دوران پس از جنگ جهانی دوم کمک کرد» توسط یک کمیسیون مستقل در معرض قضاوت قرار گیرد. این معیارها در منشور ملل متحد و کنوانسیون‌های ژنیو قید شده‌اند. داس امیدوار است این بازنگری «به بحث‌وجدل‌های عمومی پرشور درباره شرایط و اختیارات قانونی که امریکا ذیل آنها از خشونت نظامی بهره می‌جوید، دامن بزند».

این بازنگری به شدت مورد نیاز است و باید زودتر از اینها انجام می‌گرفت، اما باید این واقعیت را مدنظر قرار دهد که «جنگ علیه تروریسم» از همان ابتداء پوششی برای تشدید گسترده عملیات‌های «تغییر حکومت» امریکا ضد طیف متنوعی از کشورها بود، کشورهایی که عمدتاً دارای حکومت‌های سکولار بودند و در پیدایش داعش یا جنایات ۱۱ سپتمبر نقشی نداشتند.

استیون کامپون مقام ارشد سیاست‌گذاری، دستورات دونالد رامسفلد وزیر دفاع امریکا را در جلسه‌ای که بعداً ظهر روز ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در ساختمان صدمه‌دیده و پر از دود پنتاگون برگزار شد، در قالب یادداشت‌های خود اینگونه خلاصه نموده است: «... بهترین کارها را سریعاً انجام دهید. اگر مناسب دیدید صدام حسین را هم همزمان هدف قرار

دهید - فقط به اوسامه بن لادن بسنده نکنید... با قدرت جلو بروید و همه چیز را از سر راه بردارید. هر چه که ربط دارد یا ندارد.»

روی کار آمدن شبه‌حکومت‌هایی که فاسدترین بودند

با تکیه بر خشونت‌های نظامی هولناک و تحمل تلفات گسترده، حاکمیت ترس و وحشت در سطح دنیا منجر به روی کار آمدن شبه‌حکومت‌هایی در کشورهای مختلف دنیا شد که در مقایسه با حکومت‌های سرنگون‌شده به دست امریکا فاسدتر بودند، مشروعیت کمتری داشتند، و قادر به دفاع از قلمرو و مردم خود نبودند. این موارد غیرقانونی و ویرانگر کاربرد قهری توان نظامی، دیپلماتیک، و مالی به جای آن که مورد تحکیم و گسترش قدرت امپریالیستی امریکا شود، تأثیر معکوس از خود به جای گذاشته و موجب شده تا امریکا در دنیایی که در حال چندقطبی شدن است، بیش از هر زمان دیگری منزوی و ناتوان شود.

دوران دنیای چندقطبی

در حال حاضر، امریکا، چین، و اتحادیه اروپا به لحاظ اندازه اقتصاد و تجارت بین‌المللی تقریباً در یک سطح قرار دارند، اما روی هم‌رفته مجموعاً کمتر از نیمی از فعالیت‌های اقتصادی و تجارت خارجی را به خود اختصاص داده‌اند. خلاف آنچه رهبران از خودرازی امریکا در پایان جنگ سرد در سر داشتند، هیچ قدرت واحدی امروزه به لحاظ اقتصادی بر دنیا مسلط نیست و خلاف دوران جنگ سرد هیچ گونه کشمکش و ستیز دوگانه‌ای میان امپراتوری‌های رقیب در سطح دنیا در جریان نیست. دنیای کنونی همین دنیای چندقطبی است که در آن به سر می‌بریم و قرار نیست در آینده دنیای جدیدی پدیدار شود.

این دنیای چندقطبی همواره رو به جلو حرکت کرده و توافقات جدیدی را در خصوص مهم‌ترین مشکلات معمول از مشکلات مربوط به تسلیحات هسته‌ای و متعارف گرفته تا بحران اقلیمی و حقوق زنان و کودکان رقم زده است. اقدام امریکا مبنی بر نقض سیستماتیک قوانین بین‌المللی و رد معاهدات چندجانبه موجب شده تا این کشور خلاف ادعای رهبرانش نه تنها ایفاگر نقش رهبری نباشد، بلکه به یک کشور منزوی و دردرساز بدل شود.

جو بایدن از احیای نقش رهبری امریکا در عرصه بین‌المللی سخن می‌گوید، اما چنین کاری در عمل ساده و آسان نیست. امپراتوری امریکا طی نیمه اول قرن بیستم قدرت اقتصادی و نظامی خود را در قالب نظم بین‌المللی قاعده‌محور تحت کنترل درآورد و به یک رهبر بین‌المللی بدل شد. این نقش رهبری در قالب قواعد حقوق بین‌الملل در دوران پس از جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید. اما امریکا به واسطه جنگ سرد و خودبرتربانگاری در دوران پس از جنگ سرد به تدریج رو به افول نهاد و به یک امپراتوری متزلزل و رو به انحطاط تبدیل شد که اکنون با دکترین «حق با کسی است که قدرت دارد» یا «حرف من یا هیچ کس» دنیا را تهدید می‌کند.

در سال ۲۰۰۸ زمانی که بارک اوباما به ریاست جمهوری انتخاب شد، بخش بزرگی از دنیا بوش، چنی، و «جنگ علیه تروریسم» را نه یک وضعیت عادی جدید در سیاست امریکا بلکه یک وضعیت استثنائی می‌انگاشت. اوباما به واسطه ایراد چند سخنرانی و به خاطر این که دنیا مستأصلانه و امیدوارانه به وی به چشم «رئیس‌جمهور صلح» نگاه می‌کرد، برنده جایزه صلح نوبل شد. اما هشت سال زمامداری اوباما، بایدن، سه‌شنبه‌های ترور، و فهرست‌های ترور و به دنبال آن چهار سال زمامداری ترامپ، پنس، کودکان در قفس، و جنگ سرد جدید با چین در کمال ترس و وحشت بر این

موضوع صحه گذاشته‌اند که نیمهٔ تاریک امپریالیسم امریکا که در دوران بوش و چنی مشاهده شد، امری غیرعادی نبوده است.

در بحبوحهٔ عملیات‌های سرسری تغییر حکومت و جنگ‌های ناموفق امریکا، عینی‌ترین دلیل و مدرک دال بر تعهد ظاهراً تزلزل‌ناپذیر این کشور در قبال نظامی‌گری این است که هزینه‌کرد صنایع نظامی امریکا همچنان بیش از مجموع هزینه‌کرد ده قدرت نظامی بزرگ بعدی در سطح دنیاست و از نیازهای دفاعی امریکا به وضوح فراتر می‌رود.

قدرت مردمی نوظهور

بنابراین، اگر خواهان صلح هستیم، باید از بمباران و تحریم همسایگان و تلاش جهت سرنگونی دولت‌های آنها دست بکشیم؛ اکثر نیروهای امریکائی را از دیگر کشورها خارج کنیم و پایگاه‌های نظامی خود در گوشه و کنار دنیا را تعطیل کنیم؛ و نیروهای مسلح و بودجهٔ نظامی خود را متناسب با نیازهای دفاعی کشور کاهش دهیم، نه این که جنگ‌های غیرقانونی آنسوی دنیا به راه بیندازیم.

به خاطر مردمی که در گوشه و کنار دنیا مشغول شکل‌دهی جنبش‌های بزرگ با هدف سرنگونی حکومت‌های سرکوبگر و در تقلا جهت تدوین الگوهای جدید حاکمیت هستند و نمی‌خواهند از حکومت‌های ناموفق نئولیبرال تقلید کنند، ما باید دولت خود را از تلاش جهت تحمیل خواست و ارادهٔ خود بازداریم – فرقی نمی‌کند چه کسی در کاخ سفید زمان امور را در دست دارد.

پیروزی بولیوی بر پروژهٔ تغییر حکومت تحت حمایت امریکا مؤید قدرت مردمی نوظهور دنیای چندقطبی ماست و تلاش و تقلا جهت هدایت امریکا به سمت یک آیندهٔ پسامپراتوری به نفع مردم این کشور نیز است. همانگونه که **هوگو چاوز** رهبر فقید ونزوئلا خطاب به یک هیأت امریکائی بازدیدکننده اظهار داشت، «اگر با مردم مظلوم در داخل امریکا در راستای غلبه بر امپراتوری همکاری کنیم، نه تنها خودمان بلکه مردم مارتین لوتر کینگ را نیز آزاد خواهیم کرد.»

منبع: khabarban.com